

آزادی مذهب و عقیده یعنی چه؟

باراک اوباما رئیس جمهور امریکا در اولین سخنرانی خود بعد از اجرای مراسم تحلیف به ترکیب اتباع امریکا از عقائد مختلف اشاره کرد و از عیسوی ها ، مسلمان ها ، یهودی ها ، و آنهائیکه "عقیده ندارند" یاد کرد. اهمیت این گفتار نه تنها در شناسائی تعداد روز افزون مسلمان ها در امریکا است بلکه این برای اولین بار است که یک رئیس جمهور امریکا آنهائیکه "عقیده ندارند" را هم منحنیث تبعه این کشور مد نظر گرفته است. در جامعه ای که آزادی مذهب وجود دارد این چنین هم باید باشد چه سهم یک انسان در جامعه و ارزش او نباید بر اساس عقیده های شخصی او بلکه باید بر اساس صداقت و پشتکار و خدمتگذاری او به کشور اندازه گیری شود. در جامعه که آزادی مذهب وجود نداشته است و در شرائطی که مابه آن عادت داریم باید از خود پرسیم که آیا واقعا دلایل معقول برای تبعیض در مقابل انسان هائی که مانند ما فکر نمی کنند وجود دارد و یا ما صرف تعصبات نیاکان خود را به ارمان گرفته و از آن کور کورانه دنباله روی می کنیم.

با زندگی در ممالکی مثل امریکا ، کانادا ، ممالک اروپائی ، جاپان ، هند و غیره و نشست و برخاست با اتباع این کشور ها این سوال پیدا می شود که آیا مردم این کشور ها چون عقائد شان مثل ما مسلمان ها نیست مردم هائی بدی هستند؟ و یا اینکه از هر راهی که خالق کائنات را می شناسند به ما فرقی نمی کند چه این ها از خود ارزش های اخلاقی و معنوی دارند و اگر چنان نمی بود مگر می شد جامعه شان به این مرحله تمدن و رفاه برسد؟ به عوض اینکه دنبال تفاوت های عقیدتی با این مردم که بیشتر جنبه شخصی دارد برویم آیا بهتر نمی بود خود را با ارزش های این مردم در ساحاتی مثل عدالت اجتماعی ، زمینه تحصیل به همه و خصوصا طبقه انانث ، پشتکار و زحمتکشی مردم در ابادانی وطن خود ، و بسا معیار های مهم دیگر مقایسه می کردیم. اگر چنان میکردیم آیا به این نتیجه نمی رسیدیم که در بسیاری این موارد باید زحمت بکشیم تا خود را به درجات بالاتر ترقی و رفاه عامه برسانیم. بر عکس بعضی از نطقان تلویزیون های ما را عادت بر این است که خود را با اتباع دیگر ممالک در دنیای غیر قابل اندازه دین و مذهب مقائسه می کنند. یکی ازین سخنگویان که همیشه ملاک "با خدا بودن" را به سینه میزند و می گوید که عریان سخن میگوید در ضمن تشریح خصائل رهبر آزادی خواهان هند مهاتما گاندی می گوید که "گر چه که او کافر بود." حال از خود پرسیم که این نوع کم زدن یکی از رجال بزرگ قرن گذشته ضرور است؟ آیا بهتر نمی بود این نوع قضاوت ها را به خداوند بزرگ می گذاشتیم که بر تمام اعمال انسان ها قضاوت می کند.

ازین انکار نمی توان کرد که در ممالک شرق میانه و آریانای قدیم مدنیت های بزرگی در سابق وجود داشته است ولی با یاد از افتخارات گذشته شکم مردم ما پر نمی شود و درد ها و آلام شان درمان نمی شود. زندگی مرفه ممالک عربی و ایران هم امروز زیاد تر مدیون درآمد هنگفت از فروش نفت است و وارد کردن تکنالوژی از غرب و نه اینکه گویا مذهب شان در ارتقا سطح زندگی شان کدام رول عمده داشته است.

آزادی مذهب بدین معنی نیست که بی مسئولانه بالای اساسات مذهبی که مردم به آن عقیده دارند تاخت و تاز صورت بگیرد. آزادی مذهب در یک جامعه باید به افراد جامعه این حق را بدهد که بدون ترس و هراس آنچه عقیده شخصی شان است را تعقیب کنند و مورد آزار و اذیت دیگران قرار نگیرند. متأسفانه در کشور های اسلامی این اصل قران کریم که در مذهب اکراه نیست معکوس عملی شده است و مردم بدین باورند که اگر عقائد دینی خود را تغییر دهند کشته میشوند. اگر یک مسلمان دین خود را تغییر می دهد جوابگوی این عمل در پیش خداوند خود او است و دیگرانسان ها نیابست درین رابطه شخصی بین انسان و خدائی که می پرستد مداخله کنند. وقتی یک جامعه به این مرحله تحمل افکار دیگران رسید در آنصورت گفته می توانیم که در آن آزادی عقیده و مذهب وجود دارد.

در مقابل هر تعبیر و تفسیر مذهبی برای توجیه ضدیت و یا دشمنی در مقابل آنهائیکه عقائد شان از ما فرق می کند می شود تعبیر ها و تفسیر هائی پیدا کرد که انسان ها را به احترام و قبول انسان هائی که عقائد متفاوت دارند دعوت می کند و بشریت را به صلح و دوستی با نه تنها انسان ها بلکه تمام موجودات فرامی خواند. بهترین مثال های این محبت را می شود در اشعار حضرت مولانا پیدا کرد و چنانچه می فرمایند:

مرد حجی همره حاجی طلب
منگر اندر نقش و اندر رنگ او
گر سپاهست او هماهنگ توست
خواه هندو خواه ترک و یا عرب
بنگر اندر عزم و در آهنگ او
تو سپیدش خوان که هم رنگ توست

و یا گفتار حضرت سعدی که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

حضرت بیدل هم در مورد انسان هائی که عقائد مختلف دارند چنین نظر دارد:

هیچکس در بارگاه آگهی مردود نیست
صافی آئینه با گبر و مسلمان آشناست

چرا بیشتر به این گوهر مشترک و اعمال انسان ها توجه نمی کنیم و ان را ملاک قضاوت قرار نمی دهیم و بر عکس
کوشش می کنیم تفاوت هائی مثل رنگ پوست و زبان و قوم و مذهب را برجسته سازیم؟

تمام تعصبات و نفرت ها از نادانی و ترس سرچشمه میگیرند. افراد نادان را می شود به اسانی بازی داد و در ذهن
شان چهره های هیبتناک از آنها تیکه مثل ما نیستند ترسیم کرد. ایجاد این واژه در ذهن افراد آنها را بیشتر متکی به
پیشوای مذهبی خود میسازد. در تلویزیون های غرب زیاد دیده شده که بعضی کشیش ها دنباله روان خود را از
مسلمانان و یا پیروان دیگر مذاهب می ترسانند و میگویند که شیطان آنها را به راه های غلط هدایت کرده و تنها
مذهبی که من تبلیغ آن را می کنم راه حقیقی به خداوند و رستگاری انسان ها است. عجب اینست که هر کدام اینها
یکدیگر را رد می کنند و در میان مردم اند که راه خود را نمی یابند. چقدر بهتر می بود که این مبلغین به عوض
محکوم کردن انسان هائی که در خارج از دایره خود شان هستند بمانند حضرت مولانا به مردم می گفتند که خداوند
انسان ها را متفاوت خلق کرده است و به ایشان ازادی اراده داده است و انسان ها با استفاده از این حق خدا داد شان
راه های متفاوت پرستش خالق کائنات را به پیش گرفته اند.

اگر ما به این عقیده هستیم که راه ما یگانه راه شناخت خداوند است و به دیگران به نظر شک و یا نفرت دیده و همیشه
در صدد رد کردن عقیده شان و پیدا کردن خطا های شان می باشیم خوب نیست که از خود بپرسیم آیا راه های بهتر
استفاده از وقت و برآورده کردن آنچه خداوند از انسان ها توقع دارد وجود ندارد؟ بعد از ساعت ها بحث های داغ که
اکثرا به هیچ نتیجه نمی رسد آیا بهتر نمی بود یکی دو ساعت را در کمک به هموعان خود صرف می کردیم. باور
کنید که انجام کار های مثبت ما را همیشه بشاش تر و راضی تر می سازد نظر به انتقاد و کم آوردن دیگران.
برتریت یک انسان در نتیجه عملکرد های او تثبیت می شود نه در گفتار های یکجانبه و توصیف او از خود.

در جهان امروز می بینیم که انسان های مختلف تعبیر هائی از دساتیر مذهبی می نمایند که کاملاً از همدیگر فرق
دارند. به کرات شنیده اید که گفته اند "گناه از اسلام نیست، این ما هستیم که مسلمان خوب نیستیم." نتیجه که من
میگیرم اینست که در مرحله اول اخلاق و وجدان یک انسان است که رول تعیین کننده دارد و اعمال شخصی او را
رهبری می کند و اگر ازین سر منشا انسان تصمیم می گیرد که عمل شائسته و یا ناشائسته انجام دهد میتواند برای هر
کار خود یک توجیه مذهبی پیدا کند. این چه فائده دارد که به این ببالیم که ۹۹ در صد نفوس یک کشور دنباله رو یک
مذهب خاص اند در حالیکه کشور مملو از اشخاصی باشد که دزدی می کنند، حق دیگران را می خورند، از اطفال
خورد استفاده های نا جائز می کنند، حق تعلیم را از طبقه اناث سلب می کنند، به همسر خود ظلم و ستم روا می
دارند، نکاح یکروزه بازن را توجیه می کنند، و غیره. و باز می بینیم که در عین کشور آدم کش ها و دزد ها و
تجاوز کاران با دادن رشوه رها شده اند و انسان هائی که در حق هیچ کس ظلم ننموده اند به جرم توهین به مذهب و یا
کفر و غیره به بیست سال حبس و یا اعدام محکوم می شوند. باید از خود بپرسیم که چرا ما این نوع بی عدالتی را
متحمل می شویم و چرا وجدان ما را آزار نمی دهد که این نوع اعمال در جامعه رخ می دهد؟

در یکی دیگر از پروگرام های تلویزیون صحبت جالبی را شنیدیم که گرداننده پروگرام اول تفسیر خود را اظهار کرد
مبنی بر اینکه به نظر او یهودیان و عیسویان که "اهل کتاب" هستند کافر حساب نمی شوند و در ادامه گفت که
آنها تیکه به این باور هستند که یهودیان و عیسویان کافر هستند چرا در ملک کفار آمده اند؟ بعد از چند تلفون و انتقاد
از موقف گرداننده در مورد کافر نبودن یهودیان و عیسویان او یک قدم به عقب رفته و گفت که دو "عالم دینی" را در
پروگرام بعدی خود می آورد و اگر آنها گفتار او را تائید کردند به نظر خود باقی می ماند و اگر عکس آنچه را او

اظهار داشت عقیده داشتند در آن صورت معذرت خواسته و نظر خود را تغییر می دهد. جای تعجب است که یک افغان که سن او از پنجاه سال بالا است و بیشتر آنرا در ممالک غربی گذرانده است اینقدر در افکار خود درین مورد متزلزل باشد. من در چارچوب این صحبت های تلویزیونی نزد خود قیاس میکردم که اگر این هموطن ما این صحبت ها را در کابل میکرد شاید حالا به سرنوشت پرویز کامبخش وزلمی غوث دچار می شد. در بین ما تعداد زیاد تنگ نظر های مذهبی وجود دارند که به مجرد ایراد یک نکته مثبت در باره مذاهب دیگر علی الحساب از گلوی شخص می گیرند و او را به هزار گناه متهم می سازند. اگر خداوند به ما اراده داده است که خود فکر کنیم و در باره دیگران از روی اعمال شان قضاوت کنیم این پلیس های مذهبی دیگر چه خود را به حیث نمایندگان خداوند برای ما جا زده اند که در هر جا خود را مثل ملخ ظاهر می سازند و نیروی خلاقیت و آزادی فکری را از مردم سلب می کنند؟

همه ما میدانیم که برای کسانی که در ممالک اسلامی بزرگ شده اند کافر خواندن یک انسان به مثابه یک توهین بزرگ است و انسان های متعصب درین ممالک حتی دیگر انسان ها را به اتهام مشرک بودن و روزه خوردن و غیره به قتل رسانده اند. این انسان های وحشی را کی گفته است که حق قضاوت در باره انسان را درین دنیا دارند؟ تاپه زدن کلمه کافر به یک انسان دگر یک توهین است (هر چند مردم مذاهب دیگر به آن کدام وقعی هم نمی گذارند) و اصلاً ضرورتی نیست که این مسئله که پیروان مذاهب دیگر کافر هستند و یا نه مورد بحث قرار گیرد. مگر ما بقدر کافی از خود مشکل هائی نداریم که در روابط مردم دیگر با خداوند مداخله کنیم؟ باز بر میگردیم به مسئله ترساندن مردم ساده لوح تا مذهبیون افراطی چند دنباله رو از خود داشته باشند و این انگیزه حقیقی این تنگ نظران است که می خواهند پیروان مذاهب دیگر را بد جلوه بدهند.

جنبه دیگر این بازی دادن های فکری مردم اینست که اساسات ابتدائی اخلاق را برای مردم این همه پیچیده و بفرنج ساخته ایم. آیا اسان تر نیست که به مردم نصیحت کنیم که ظلم نکنند و حق دیگران را نخورند و دروغ نگویند تا اینکه توجیه های دور و دراز پیدا کنیم که این روا است و این روا نیست. شنیدیم که یک هموطن ما کتابی تالیف کرده در مورد حقوق زنان و راه های دور و درازی را طی کرده است که به این نتیجه برسد که زن این آزادی ها و مزایا را دارد (مثل کار در دفاتر و غیره). برادر عزیز! بسیار اسانتر است که انسان فکر کند که به مادر و خواهر و دخترش باید چه آزادی ها داده شوند و حقوق آنها باید از چه قرار باشند. گفته بعضی ها این به یک مغز مخترع و یا ساینستست ضرورت ندارد که به سادگی به این نتیجه برسد که یک زن نسبت به مرد کوچکترین کمبودی ندارد و همانند او یک انسان است که توسط خداوند آزاد افریده شده است و از تمام آزادی ، حقوق ، و مزایای یک مرد باید مستفید شود. این صرف جهالت و عقیماندگی فکری در بعضی ممالک است که زن ها در حال نیمه برده نگهداشته اند و اپارتاید جنسی را با کمال ظلم و خشونت در مقابل شان روا می دارند. و باز عالی جنابان عالم های ما توجیه می کنند که مرد مسئولیت های بیشتر دارد و در انصورت باید حقوق او هم بیشتر باشد. به لحاظ خدا بگذارید این نوع توجیه های میان خالی را که یک طفل خورد را هم قناعت داده نمی تواند.

در هفته های گذشته نیز مقالاتی توسط اکادمیسین سیستانی در افغان جرمن آنلاين پست گردیده که مطالب جالبی را در رابطه به آزادی فکر و محدودیت ها و فساد های حکومت های دینی نوشته اند. من هم به تائید از نوشته این هموطن بدین باور هستم که تا وقتی که جامعه به سطحی نرسد که افراد آن به طور عموم به عقائد دیگران احترام بگذارند و تفاوت های فکری را از راه بحث و گفتگوی آزاد و بدون از ترس بررسی کنند ، محال است که آن جامعه از تمامی امکاناتی که برای پیشرفت آن موجود است استفاده موثر را بنماید. حالت فکری حاکم بر جامعه ما انسان ها را بیشتر تشویق به تظاهر می نماید و مشکل است افراد چیز فهم آنچه واقعاً در فکر شان میگردد را بدون پریشان بودن از نتایج ناگوار و برچسب زدن تاپه های "کافر" و غیره بر سر شان ، ابراز نمایند. در صحبت هائی که با دوستان و آشنایان صورت می گیرد همیشه تشویش ازین است که سؤال کردن و یا تشریح موضوعات تاریخی و یا فلسفی طوری تعبیر نشود که ما "ضد اسلامی" پنداشته نشویم.

من جرأت آقای سیستانی را درین مورد تقدیر می کنم. دیری نگذشت که مطالب شان "ضد اسلامی" تلقی گردید در حالی که این نویسنده جسور اساسات و خصائل اخلاقی اسلام رابه شکل مثبت و روشن بیان کرده اند. اما با همان روش کهنه و تنگ نظرانه ، آنهایی که جرأت شنیدن حقائق تاریخی را ندارند ، این واقعیت ها در مورد عملکرد خلفای دولت های اسلامی را به "حمله به اسلام" قصداً تعبیر غلط می کنند و این نویسندگان را "ضد اسلامی" یاد می کنند. این همیشه حربه آنهایی بوده است که در مسائل اساسی بحث نموده نمی توانند لذا از راه های فرعی و غیر مرتبط به این پیشقدمان آزادی در فکر و اندیشه و مذهب حملات نا درست و بی انصافانه می نمایند. نتیجه این

حملات خصم آگین به دیگران در حقیقت این پیام را محتوی می باشد که "شوله ات را بخور و پرده ات را بکن." مگر وقت آن نرسیده که همه اشخاص روشنفکر از خود سوال کنند که مگر ما با این تبعیض های بیجا به دور خود یک سد فکری ایجاد نکرده ایم و آیا خود را در یک گرداب تنگ نظری که عاری از تحرک و تحول است زندانی نساخته ایم؟

اگر در حکومت های دکتاتوری کمونیستی به مخالفین تاپه "ضد انقلابی" رابرای محو کردن شان می زدند ، در کشور های "اسلامی" هم مذهبیون افراطی "کافر" بودن را برای بدنامی و انزوا نمودن مخالفان خود به طور وافر استعمال می کنند در حالی که خود شان آغشته به هزاران جنایاتی اند که "کافر" بودن اصلاً با آن قابل مقایسه نیست (از نگاه قوانین مدنی).

حکیم عمر خیام درین ارتباط در رباعی خود بجا گفته اند:

گر می نخوری طعنه مزن مستان را
بنیاد مکن تو حيله و دستان را
تو غره بدان مشو که می می نخوری
صد کار کنی که می غلام است آن را

نکته عمده که می خواستم بازگو کنم اینست که پیشرفت یک کشور ارتباط مستقیم به آزادی و بالخصوص آزادی عقائد و مذاهب دارد. تا وقتی که ما در چنگال عقائد پر از نفرت ، ظلم ، بیعدالتی و خود ستائی گذشته باشیم کار ما به جایی نمی رسد و در همان گردابی که گیر مانده ایم قرن های دیگر هم باقی خواهیم ماند و یکعهده محدود دکانداران دین با استفاده از احساسات مذهبی مردم همان بدبینی های گذشته در مقابل دیگران را دامن خواهند زد و مردم را در حالت عقیماندگی فکری ، که ضرورت اساسی برای گرم بودن بازار این دکانداران و معامله گران است، نگه خواهند داشت.

ازادی های مدنی در اروپا و امریکا و بالا رفتن سطح زندگی که پس از گسستادن انحصار قدرت کلیسا و دوره رنسانس به وجود آمد صرف یک تصادف نیست. شکستن باور های مملو از تعصب و بی منطق گذشته بود که افکار انسان ها را از این زنجیر های فلاکتبار رها ساخت و به آنها اموخت که از قوت خلاقیت خود می توانند برای خود و فرزندان خود زندگی بهتری بسازند.

به آرزوی روزی که ما هم از قید مفکوره ها و تعصبات فرتوت گذشته خود را رها سازیم و از دین مقدس خود برای ارتقای معنوی و تذکیه نفس خود به آن طوری که هدف اصلی ان بوده است شناسائی حاصل کنیم.

پایان